

## مطالعه تطبیقی آرای خیام و حافظ با تفکرات اگزیستانسیالیستی

دکتر حسن اکبری بیرق<sup>۱</sup>

رسول گلپایگانی<sup>۲</sup>

### چکیده

ادبیات تطبیقی، خط سیر تفکرات بشری را بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که بشر در طول تاریخ و در مکان‌های متفاوت به چیزهای واحدی می‌اندیشیده است و چندان چیز عجیبی نخواهد بود که اندیشمندی در گوشه‌ای از دنیا به چیزی بیندیشد که قرن‌ها پیش متفکران به آن موضوع اندیشیده باشند.

در این مقاله کوشیده شده است تا همانندی‌های فکری خیام و حافظ به عنوان دو شاخص تفکر ایرانی و شرقی با فیلسوفان اگزیستانسیالیست غربی مورد بررسی قرار گیرد. هدف از این کار، بررسی یک تفکر تاریخی است و به این سؤال پاسخ خواهیم داد که آیا فیلسوفان اگزیستانسیالیست دو قرن اخیر در مباحث وجودی‌ای که طرح کرده‌اند نظری به آرا و اندیشه‌های خیام و حافظ به عنوان متفکران شناخته شده شرقی داشته‌اند؟ و آیا می‌توان گفت اندیشه‌های خیام و حافظ، سرمشق اگزیستانسیالیست‌ها بوده است؟

و میان مبانی فکری فیلسوفان اگزیستانسیالیست و تفکرات خیام و حافظ چه اشتراکاتی وجود دارد؟

**کلیدواژه‌ها: اگزیستانسیالیسم، اصالت وجود، فردگرایی، حافظ، خیام**

۱- دانشیار و عضو هیأت علمی دانشگاه سمنان

۲- کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

## مقدمه

ادبیات تطبیقی خط سیر تفکرات بشری را بررسی می کند و نشان می دهد که بشر در طول تاریخ و در مکان های متفاوت به چیزهای واحدی می اندیشیده است و چندان چیز عجیبی نخواهد بود که اندیشمندی در گوشه ای از دنیا به چیزی بیندیشد که قرن ها پیش متفکرانی به آن موضوع اندیشیده اند. حتی ممکن است هم زمان دو متفکر در دو منطقه جغرافیایی مختلف به عناصر فکری واحدی بیندیشند. هدف ادبیات تطبیقی شناسایی همین پیوندهای فکری میان اندیشمندان و ادیبان است. با دقت نظر در این آرای مشترک می توان به سرچشمه های تفکر بشری دست پیدا کرد.

فیلسوفان وجودی می خواهند فلسفه را با زندگی روزمره مردم مرتبط سازند، از این رو می کوشند به چیزهایی بیندیشند که برای انسان مفید باشد. آنها نهایت تلاش خود را می کنند تا از بحث های انتزاعی ای که سالهای سال فیلسوفان به راه انداخته بودند، دوری کنند؛ اما در عین حال آنها به مهمترین مسائل هستی نیز اندیشیده اند. آنها از این که پاسخی روشن و قطعی به سؤال های انسان بدهند پرهیز کرده اند چرا که اعتقاد داشتند باید هر فرد انسانی، پاسخ هایی فردی برای خود بیابد و از این که حکمی کلی برای همه انسان ها صادر کنند پرهیز می کردند.

بادقت در اشعار خیام و حافظ دیده می شود که آنها نیز چنین تفکراتی داشته اند و این موضوع قابل انکار نیست و در این پژوهش سعی را بر این نهاده ایم که این تفکرات مشترک را با شواهد مثال نشان دهیم. در این مقاله ابتدا مفاهیم و مبانی رویکرد اگزیستانسیالیسم را به شکلی قابل فهم و البته ساده ارائه می کنیم. پس از آن به اجمال مبانی فکری حافظ شیرازی به عنوان یکی از بزرگترین شاعران و متفکران ایرانی و شرقی و خیام فیلسوف شرقی اشاره خواهیم کرد و در بخشی دیگر این تفکرات را با سرفصل های مبانی فکری اگزیستانسیالیست ها مقایسه می کنیم و از این طریق گرایش های اگزیستانسیالیستی این دو متفکر را نشان خواهیم داد؛ به تعبیر دیگر در این مقاله به این سؤال پاسخ خواهیم داد:

آیا فیلسوفان اگزیستانسیالیست دو قرن اخیر در مباحث وجودی‌ای که طرح کرده‌اند نظری به آرا و اندیشه‌های

خیام و حافظ به عنوان متفکران شناخته شده شرقی داشته‌اند؟

در این پژوهش کوشیده‌ایم این تفکرات تاریخی را در گذشته ادبی خودمان پیگیری کنیم. به تعبیر دیگر در پی

آنیم تا به تسامح نشان دهیم، چند قرن پیشتر از فیلسوفان اگزیستانسیالیست فرانسه، شاعران بزرگ ایرانی یعنی خیام و

حافظ دارای چنین اندیشه‌هایی در باب وجودشناسی و انسان‌شناسی بوده‌اند و احتمالاً این اندیشه‌های اصیل در دوره-

های بعد و از طریق ترجمه‌ها به اندیشمندان دیگر نقاط جهان نیز رسیده و به نوعی سرمشق آنها بوده است.

در مورد این که حافظ گرایش‌هایی اگزیستانسیالیستی داشته است، پیش از این دکتر منوچهر مرتضوی در

کتاب «مکتب حافظ» اشاره کوتاهی به شباهت‌های «قلندریه» با اگزیستانسیالیسم غربی کرده‌اند و این را هم فرموده‌اند

که «حافظ روش و مشربی قلندری دارد». (مرتضوی، ۱۳۸۴، ص ۷۸)

استاد خرمشاهی هم در کتاب‌هایی که در باب حافظ نگاشته‌اند به اجمال به این موضوع اشاره کرده‌اند: «فلسفه

حافظ، فلسفه حیات است و اگر بخواهیم با اصطلاحات جدید برای فکر و فلسفه او نامگذاری کنیم، اندیشه او اندیشه

اگزیستانسیالیستی به معنای کامل و قدیمتر این کلمه است». (خرمشاهی، ۱۳۸۰: ۳۰)

اگزیستانسیالیسم چیست؟

«اصطلاح "اگزیست" و "اگزیستانس" به چیزی که بیشتر فعال است تا منفعل، دلالت دارد و از این رو پیوند

نزدیکی دارد با ریشه لاتین ex "برون" sistere از stare "ایستادن". (کادن، ۱۳۸۶: ۱۵۳) در واقع در فلسفه

اگزیستانسیالیسم همواره انسان وجودی، به یک گام به جلو فراخوانده می‌شود. این وجود داشتن خاص، مخصوص

انسان است و از اینجاست که «وجود مقدم بر ماهیت» - که پایه اندیشه متفکران اگزیستانسیالیست است - شکل می-

گیرد. آنها معتقدند که ماهیتی از پیش برای انسان طرح‌ریزی نشده است و هر فرد وجودی، با آزادی و انتخاب و گام

به جلو برای خودش ماهیت می‌سازد.

«اگزیستانسیالیسم همچون فریادی در اعتراض علیه پوچی اندیشه محض منطقی که نه منطق اندیشه بلکه منطق حرکات درون هستی است، آغاز می‌کند؛ این فلسفه فرد ناظر تمامی زمان‌ها و تمامی وجود را از نظر پردازش‌های اندیشه محض به مسائل و امکان‌های اندیشه مشروط خود او به مثابه فردی وجودی که در جستجوی آن است که بشناسد چگونه زندگی کند و زندگی کند آن‌گونه که شناخته است، فرا می‌خواند» (بلاکهام، ۱۳۷۸: ۵). پس فلسفه اگزیستانسیالیسم فلسفه‌ای است برای زندگی و به مسائلی می‌اندیشد که برای زندگی یک فرد وجودی مورد نیاز است. هرچند نخستین بار فیلسوف کاتولیک فرانسوی «گابریل مارسل» در سال ۱۹۴۳ اصطلاح «اگزیستانسیالیسم»<sup>۳</sup> را برای بیان عقایدش به کار برد، ولی عموماً فیلسوف دانمارکی یعنی «کی‌یر کگور» را - که دارای اندیشه‌های دینی بود - به عنوان پدر اگزیستانسیالیسم می‌دانند. این نوع از فلسفه تمامی دستگاه‌های فکری و فلسفی پیش از خود را به سوی می‌نهد و با آنها مخالفت می‌کند. در عین حال متفکران این مکتب، از این که دستگاه فکری تازه‌ای را بنا کنند دوری می‌کردند و به همین دلیل گاه فیلسوفانی که دارای تفکراتی متضاد و متناقض هستند در زیر مجموعه فلسفه‌های هست بودن قرار می‌گیرند.

به نظر می‌رسد یکی از دلایلی که باعث توفیق این رویکرد فکری شده است همین موضوع باشد که ذهن پرسشگر فردی، وجودی را درگیر مسائلی می‌کند که در طول تاریخ برای آنها سؤال بوده است و در عین حال پاسخی روشن و قطعی به او نمی‌دهد و به نوعی اختیار را به او می‌دهد که خود همه مسائل را کنار هم بگذارد و نتیجه‌ای اخذ کند. از سویی تعدادی از متفکران این مکتب از آزادی مطلق انسان سخن می‌گویند و از سوی دیگر تعدادی از این فیلسوفان دم از پذیرش سرنوشت می‌زنند.

«می‌توان نهضت اگزیستانسیالیست‌ها را جزئی از نهضت تمام افکار و اذهان دانست که دامنه آن نهضت، محدود به قلمرو فلسفه نیست.» (وال، ۱۳۷۲: ۹۰-۸۹) عده‌ای به خاطر این که این فلسفه پاسخی به سؤال‌های فرد وجودی نداده، ذهن او را با مسائل وجودی درگیر و او را رها می‌سازد، می‌گویند این، فلسفه نومیدی و پوچی است اما باید به

این نکته توجه داشت که فیلسوفان اگزیستانسیالیست معتقدند که هیچ حقیقتی از پیش وجود ندارد و انسان آن چیزی می‌شود که می‌خواهد؛ بنابراین می‌بینیم که برعکس، این فلسفه افق روشنی را برای فرد می‌گشاید؛ چراکه انسان را به تکاپو و عمل برای «شدن» فرا می‌خواند. ژان پل سارتر معتقد است «گوشه‌گیری و کاهلی روش کسانی است که می‌گویند: آنچه را من نمی‌توانم کرد دیگران می‌توانند. اگزیستانسیالیسم درست در مقابل این فکر قرار دارد زیرا معتقد است که حقیقتی وجود ندارد، جز در عمل» (سارتر، ۱۳۸۶: ۵۱ - ۵۰)

فیلسوفان اگزیستانسیالیست به دو دسته الهی و الحادی تقسیم می‌شوند. در دسته اول متفکرانی چون کی‌یرکگور، یاسپرس و گابریل مارسل قرار می‌گیرند و در دسته دوم فیلسوفان الحادی نظیر ژان پل سارتر و مارتین هایدگر جای دارند.

وجه مشترک این دو گروه تنها این است که هر دو معتقدند وجود مقدم بر ماهیت است، یا به عبارت دیگر، «فلسفه را باید از درونگرایی آغاز کرد» (سارتر، ۱۳۸۶: ۲۵) اما این تقسیم‌بندی خالی از حرف و حدیث نبوده است. از سویی یاسپرس و هایدگر از این که آنها را اگزیستانسیالیست بنامند راضی نبوده‌اند و از سویی مرز الهی و الحادی بودن در بعضی از این فیلسوفان به درستی روشن نیست. ولی با این حال باید آنها را جزء یک گروه فکری دانست. «هایدگر مصرانه خود را از فلسفه وجودی جدا می‌کند، زیرا می‌گوید موضوع مورد دل بستگی او مسأله هستی است، و نه وجود شخصی و دل بستگی‌های اخلاقی آن، یعنی موقعیت انسان به همین مثابه. با این همه او بناگزیر در میان اگزیستانسیالیست‌ها نهاده شده است، زیرا در مضمون‌ها و اندیشه‌هایش و در برخوردش با آنها و در زبانی که به کار می‌گیرد، و نیز در دینی که به کی‌یرکگور، و در تأثیری که بر دیگران بویژه سارتر نهاده است، یکی از آنهاست» (بلاکهام، ۱۳۷۸: ۱۳۴)

## مبانی فکری اگزستانسیالیسم

### ۱- وجود مقدم بر ماهیت

«بشر، نه فقط آن مفهومی است که از خود در ذهن دارد، بلکه همان است که از خود می‌خواهد، آن مفهومی است که پس از ظهور در عالم وجود، از خویشتن عرضه می‌دارد. همان است که پس از جهش به سوی وجود، از خود می‌طلبد. بشر هیچ نیست مگر آنچه از خود می‌سازد» (سارتر، ۱۳۸۶: ۲۹) و این همان اصل وجود مقدم بر ماهیت است که اصل نخست و زیربنای اگزستانسیالیسم می‌باشد و همه مبانی فکری دیگر این مقوله فکری بعد از اعتقاد به این اصل اساسی معنا پیدا

می‌کند. «اگر برآستی پذیریم که وجود مقدم بر ماهیت است، دیگر هیچگاه نمی‌توان با توسل به طبیعت انسانی خداداد و متحجر، مسائل را توجیه کرد. به عبارت دیگر جبری وجود ندارد. بشر آزاد است، بشر آزادی است.» (سارتر، ۱۳۸۶: ۴۰).

### ۲- آزادی

ژان پل سارتر می‌گوید: «ما تنهاییم، بدون دستاویزی که عذرخواه ما باشد. این معنی، همان است که من با جمله «بشر محکوم به آزادی است» بیان می‌کنم. بشر محکوم است، زیرا خود را نیافریده و در عین حال، آزاد است، زیرا همین که پا به جهان گذاشت مسؤول همه کارهایی است که انجام می‌دهد.» (سارتر، ۱۳۸۶: ۴۰). بحث آزادی و انتخاب از بحث‌های اساسی و جنجالی مکتب اگزستانسیالیسم است و فیلسوفان این مکتب درباره این موضوع نظریات گوناگون و گاه متناقضی دارند. از سویی ژان پل سارتر این چنین آزادی و اختیاری برای انسان قائل است که می‌گوید: «بشر هیچ نیست، مگر آنچه از خود می‌سازد» از سوی دیگر کسی مثل یاسپرس این گونه آزادی و اختیار مطلق را قبول نمی‌کند. یاسپرس می‌گوید: «من خود مختارم اما، خود کفا نیستم.»

### ۳- دلهره

«مفهوم دلهره در همه نوشته‌های اگزیستانسیالیست‌ها یافت می‌شود، اما نویسندگان گوناگون آن را به شیوه‌های گوناگون به کار برده‌اند. این مفهوم نزد کی‌یرکگور یک زمینه مذهبی دارد و در آن با ایده گناه هم‌عنان است. اما، می‌توان دامنه کاربرد این مفهوم را گسترش داد؛ دلهره حالتی است که بیش از یک جهش چوناپی (کیفیتی) از یک مرحله زندگی به مرحله دیگر دست می‌دهد.» (کاپلستون، ۱۳۸۴: ۸) با پذیرش این که وجود مقدم بر ماهیت است و طرحی از زندگی از پیش برای انسان ترسیم نشده است و این انسان است که با آزادی و اختیار خودش ارزش‌هایی برای خودش می‌آفریند و به سمت و سویی که می‌خواهد گام بر می‌دارد، مسئولیتی برای انسان ترسیم می‌شود که او را تحت فشار قرار می‌دهد، بهانه‌ای نیست، جبری نیست و انسان آزاد و تنهاست و نه تنها با انتخاب‌های خودش، دنیای شخصی‌ای برای خودش می‌سازد بلکه به نوعی جامعه انسانی هم با انتخاب او تحت تأثیر قرار می‌گیرد. چنین فردی باری بر دوش خود احساس می‌کند و دچار دلهره می‌شود. به سخن دیگر، مسئولیت، دلهره می‌آورد.

«اگزیستانسیالیسم با صراحت اعلام می‌دارد که بشر یعنی دلهره.» (سارتر، ۱۳۸۶: ۳۴)

#### ۴- فردیت و برتری

در فلسفه اگزیستانسیالیسم روی سخن همیشه با فرد است. فرد وجودی‌ای که آزاد است و تنها، و باید خودش بشود. در این مکتب نکته اساسی این است که فرد باید از هم‌رنگ شدن با دیگران دوری کند. او باید مطابق با خواست و میل درونی خودش زندگی کند و نه آنچه دیگران هستند و یا دیگران انتظار دارند که او باشد. کی-یرکگور فیلسوف الهی اگزیستانسیالیسم بیش از دیگران در مورد فردگرایی سخن گفته است. او معتقد است «اصل کار در زندگی این است که خودت را بیابی و من خودت را به دست بیاوری.» (اندرسون، ۱۳۸۵: ۱۴۰) فیلسوفان اصالت موجودی منظورشان از این فردیت، گوشه‌گیری از جامعه نیست، در واقع آنها نمی‌خواهند که فرد در ظاهر و رفتارهای روزانه جدا از دیگران باشد و یا اصلاً در سطح جامعه دیده نشود و همیشه در تنهایی به سر ببرد، بلکه معتقدند که این تفرّد باید درونی باشد. فرد در جامعه زندگی می‌کند اما مثل عموم جامعه فکر نمی‌کند؛ برای خودش اندیشه‌هایی آفریده و مطابق آنها زندگی می‌کند. فیلسوفان اگزیستانسیالیسم سرمشقی ارائه نمی‌دهند و همه چیز را به

فرد واگذار می‌کنند. کی‌یر کگور هرگونه رابطه فرد با دیگری را نفی می‌کند و تنها رابطه فرد وجودی با خدا را می‌پذیرد ولی برخلاف نظر او هایدگر و ژان پل سارتر برای دیگری جایگاهی همچون خود فرد قائلند. سارتر اعتقاد دارد که: «دیگری، لازمه وجود من است؛ همچنانکه برای معرفی که من از خویشتن دارم وجود دیگری لازم است.» (سارتر، ۱۳۸۶: ۵۸). از طرف دیگر هایدگر هم معتقد است که: «وجود انسان، وجودی مشترک است و وابستگی اجتماعی تجربه روزانه ما، امری بنیادین و سازنده است. خودآگاهی و خودثباتی کامل من از آگاهی من درباره دیگران سرچشمه می‌گیرد.» (بلاکهام، ۱۳۸۷: ۴۰) دیگران همچون من آزادند و در پی خود شدن هستند. باید در کنار دیگری، خودمان باشیم.

## ۵- وجود و تعالی

وجود از مفاهیم مهم فلسفه اگزیستانسیالیسم است. گابریل مارسل اعتقاد دارد که «وجود یک مسأله نیست، یک راز و یک سرّ است» (وال، ۱۳۷۲: ۱۴۰)؛ رازی که نمی‌شود آن را حل کرد و به سویی نهاد بلکه باید با آن زیست. فیلسوفان اگزیستانسیال به وجود فرد اهمیت زیادی می‌دهند و برای آن ارزش بسیاری قائلند و همواره به فرد وجودی تلنگر می‌زنند که خودت را بشناس و در راستای تعالی و پیشرفت گام بردار، «پیام اگزیستانسیالیست‌ها به انسان‌ها سه چیز است: ۱- خودت باش ۲- خودت را باش ۳- خودت را بشناس.» (غیائی کرمانی، ۱۳۷۵: ۱۵)

در این فلسفه، همواره فرد را به گذر از چیزی که هست یا از چیزی که جامعه به او ارائه کرده است، فرا می‌خوانند. هر فرد وجودی، استعدادها و توانایی‌های درونی بسیار زیادی دارد که با پذیرش این که چیزی از قبل برای او طرح‌ریزی نشده است، «وجود مقدم بر ماهیت» می‌تواند آن توانایی‌ها را بجوید و از آن خودش سازد.

هایدگر معتقد است: «انسان، امکان است، برخوردار از توان بودن. وجود او در انتخاب‌هایی است که بر روی او بازند، و از آنجا که این انتخاب هیچگاه نهایی و یک بار برای همیشه نیست، وجود او نامتعیین است، زیرا پایان نیافته است.» (بلاکهام، ۱۳۸۷: ۱۳۶). آزادی برای تعالی به انسان داده شده است.

## ۶- مخالفت با دستگاه‌های فکری

«فیلسوفان اگزیستانسیالیست با عقل پرستی رایج در عصر و زمان خود سخت مخالفند. جملات برخی از آنها به معنای عقل ستیزی نیست. آنها چارچوب تفکر را وسیعتر از اندیشه‌های انتزاعی عقل نظری می‌دانند. هرچند برخی از آنها مانند

کی‌یرکگور با ایمان‌گرایی افراطی خود، حق عقل را به جای نمی‌آورند، اما کسانی مانند یاسپرس توجه بسیاری به عقل و همچنین علوم تجربی دارند. وی نیز می‌پذیرد که شناسایی برخی از واقعیات فراتر از عقل است، اما راه تفکر را بسته نمی‌داند وی حتی با عقل‌گریزی برخی از متفکران و نهضت مخالف است. وی بر آن است تا حرمت عقل و تفکر را پاس بدارد و رابطه تفکر با مراتب وجود انسان سخن بگوید. هایدگر هم اگر به نقد عقل می‌پردازد مرادش عقل حسابگر است. او با آن نوع نگرش‌های عقلانی که مابعدالطبیعه غرب رواج داشته مخالف است و از نحوه‌ای دیگر از تفکر سخن می‌گوید که ریشه در وجود و انکشاف آن دارد» (وارنوک، ۱۳۸۶: ۴۲ - ۴۱). در واقع اعتراض این فیلسوفان به مفهومی است که به آن اندیشیده می‌شود. آنها با عقل، ستیزی ندارند بلکه می‌گویند مفاهیمی که باید به آنها اندیشیده شود نباید از میان مقوله‌های پیچیده فلسفی که سالیان سال است در مورد آنها صحبت می‌شود، برگزیده شود، بلکه باید از میان مسائل مبتلا به زندگی انسانی انتخاب گردد.

از طرف دیگر فیلسوفان وجودی با اعتقاد به این که وجود مقدم بر ماهیت است، نمی‌توانند بپذیرند که سیستم و نظامی جامع‌الاطراف - که عام و شامل همه باشد- وجود دارد تا پاسخگوی همه پرسش‌های فرد وجودی باشد و از مهمترین ایرادهایی که کی‌یرکگور به هگل می‌گیرد همین است که هگل یک سیستم فکری ساخته و در نظر کی-یرکگور این کار امکان‌پذیر نیست. از سوی دیگر شخصی چون کی‌یرکگور بیش از عقل، برای شور اعتبار قائل است و تعالی را با وجود داشتن شور میسر می‌داند.

او می‌گوید: «کسانی که به حکم عقل عمل می‌کنند گاهی دستخوش خطا می‌شوند و کسانی که به حکم دل و احساسات خود عمل می‌کنند نیز گاهی مرتکب خطا می‌شوند؛ ولی خطاهای اینها کجا و خطاهای آنها کجا؟ گناهان عواطف و قلب به مراتب نزدیکتر به نجات از گناهان عقل می‌باشند». (به نقل از غیاثی کرمانی، ۱۳۷۵: ۷۷).

## ۷- پرسش‌های وجودی

اگزستان‌سالیست‌ها پرسش‌های بیشماری را در مورد هستی و وجود طرح می‌کنند و عجیب این که پاسخی روشن و قطعی هم ارائه نمی‌دهند. آنها همچنین جواب‌های سطحی و ساده را نیز برای این پرسش‌های اساسی نمی‌پذیرند و معتقدند که حقیقت این‌گونه پرسش‌ها در ابهام آنهاست و این که هر فرد وجودی باید پرسش‌ها را درون خود حل کند و با آن کنار بیاید. «به نظر یاسپرس و مارسل، آشکارا این ابهام جهان است که نومی‌دی را به وجود می‌آورد، و ایمان را برمی‌انگیزد». (بلاکهام، ۱۳۸۷: ۷ - ۳۳۶) اگر بپذیریم که پرسش‌های اساسی - از کجا آمده‌ام؟ آمدنم بهر چه بود؟ - پاسخی روشن و عام دارد، با عقیده آنها که طرحی از پیش ریخته نشده است مغایرت خواهد داشت.

اگزستان‌سالیست‌ها در پی تعریف مفاهیم نیستند بلکه می‌خواهند انسان زندگی کند، می‌خواهند انسان خودش باشد و الگوهای ذهنی‌اش را رعایت کند. هایدگر معتقد است: «این جهان نه جهان رؤیایی و نه جهان پایان یافته و داده شده، بلکه وجودی بیجان است که وجود شخصی در آن شرکت می‌جوید و بر مبنای آن جهان معقولی را که پاسخگوی امکان‌هایش باشد، می‌سازد. در درون مرزهای همین جهان است، جهانی که من با عمل بنیادین تعالی می‌سازم، که من می‌توانم پرسش‌های معقول طرح کنم و بپرسم چرا». (بلاکهام، ۱۳۸۷: ۱۵)

## ۸- مرگ‌اندیشی

مرگ نیز از مفاهیمی است که در میان فیلسوفان وجودی تا حدی با تناقض همراه است. هایدگر مرگ را امکانی می‌داند؛ چراکه وقوعش ناگزیر است. هایدگر معتقد است: «انتخاب پذیرش مرگ همچون امکان والا و اصولی وجود من، نه به معنی رد جهان و خودداری از شرکت در کارهای روزانه‌اش، بلکه به معنی خودداری از فریب خوردن و خودداری از همانند شدن با کارهایی است که با آنها درگیرم. به معنی قایل شدن همان ارزشی برای آنهاست که دارند، یعنی نیستی، از همین کناره‌گیری است که قدرت، بزرگی و رواداری وجود شخصی اصیل سرچشمه می‌گیرد». (بلاکهام، ۱۳۸۷: ۱۴۹)

از طرف دیگر سارتر به نوعی خلاف این نظر را دارد و مرگ را حذف آن معنی می‌داند که می‌توانم باشم. سارتر نمی‌گوید که برای مردن آزادم بلکه می‌گوید ما انسان آزادی هستیم که می‌میریم. در واقع مرگ را ناگزیری می‌داند که بدون خواست و اراده ما روی می‌دهد که البته آزادی انسان را هم محدود نخواهد کرد.

«برای فیلسوفی که اندیشیدن به هستی را در مرکز کار فلسفی قرار می‌دهد، بحث از مرگ گزیرناپذیر است. متفکرانی چون کی‌یرکگور، شلو، یاسپرس و سارتر هم ناگزیر با مرگ همچون مسأله‌ای فلسفی برخورد نکردند.» (احمدی، ۱۳۸۱: ۴۸۶).

### مبانی فکری خیام و حافظ

خیام در یکی از حساس‌ترین دوران تاریخ ایران بعد از اسلام می‌زیسته است؛ دوره‌ای که حکومت ترکان غزنوی و سلجوقی مسیر فکر ایرانی را به جانب تعصب و خشونت سوق می‌دهد. خیام تبلور ذهن ایرانی است که شکست را نمی‌پذیرد و به مبارزه و البته عصیان بر می‌خیزد. خیام در رباعیاتش از تعبیر و واژه‌های فلسفی استفاده نمی‌کند ولی تمام حرف‌های مهم فکری بشر را با ساده‌ترین واژه‌ها و روشن‌ترین کلمات بیان می‌کند. عمیق‌ترین مسائل وجودی انسان در این رباعیات ساده بیان شده است:

ز آوردن من نبود گردون را سود      وز بردن من جاه و جمالش نفزود

وز هیچ کسی نبود و گوشم نشنید      کآوردن و بردن من از بهر چه بود (۲۶/۴۲)

خیام نسبت به همه چیز با دیده تردید می‌نگرد و هیچ چیز را برحسب عادت نمی‌پذیرد. او در دوره‌ای می‌زیسته که اشاعره با هرگونه آزادی فکری مخالفت و هرگونه چون و چرایی را رد می‌کردند. خیام بنا را بر این نهاد بود که با این جمود فکری مقابله کند. او به تمام اعتقادات کلاسیک با دیدی انتقادی می‌نگریست. خیام معتقدات دینی را هم گاهی به باد استهزا می‌گرفت. «دامنه انکار و تردید خیام درباره مبادی و مبانی مورد اعتقاد حکما و اهل ظاهر تا مبداء

اول و دیگر اصول معتقدات آنان گسترش می‌یابد و پنداری خیام معتقد به هیچ چیز نیست و یا هیچ اصلی از اصول سستی حکمت و دیانت را مسلم نمی‌شمارد». (مرتضوی، ۱۳۸۴: ۱۰۱)

گویند مرا که دوزخی باشد مست      قولی ست خلاف دل در آن نتوان بست

گر عاشق و میخواره به دوزخ باشند      فردا بینی بهشت همچون کف دست  
(۴۲/۷۵)

برای خیام، شادی و دم را غنیمت شمردن بالاترین معنا برای زیستن است. خیام مخالف سرسخت گوشه‌گیری و غفلت و خمودگی است. همواره از انسان می‌خواهد از فرصت‌ها استفاده کند و غم گذشته را نخورد و از آینده‌ای که هنوز نیامده هراسی نداشته باشد.

فکر خیام، بدبینانه و پوچ نیست. هدف او از این که این همه از نزدیک شدن مرگ سخن می‌گوید و ما را بر حذر می‌دارد این است که از خواب غفلت بیدار شویم. او از ما می‌خواهد کمی از روزمرگی‌ها فاصله بگیریم و به «خویش خویش» رجوع کنیم:

ابر آمد و باز بر سبزه گریست      بی باده گلرنگ نمی‌باید زیست

این سبزه که امروز تماشاگاه ماست      تا سبزه خاک ما تماشاگاه کیست  
(۸/۶۷)

خیام پرسش‌های زیادی را در مورد هستی و نیستی و انسان و جایگاهش در این بیکران طرح می‌کند. او خوب می‌داند که کسی به «اسرار ازل» دسترسی ندارد ولی با این حال نمی‌تواند ذهن پرسشگر خود را نادیده بگیرد. خیام در مورد وجود خداوند شکی ندارد. سؤال‌های او در مورد آفرینش انسان است. او می‌خواهد بداند هدف از آفرینش چه بوده است:

در دایره‌ای که آمد و رفتن ماست      او را نه بدایت نه نهایت پیداست

حافظ نیز متفکری است که انسان را به زندگی فرا می‌خواند. در شعر او مسائل اجتماعی فراوان دیده می‌شود که نشان می‌دهد حافظ به «دیگری» اهمیت زیادی می‌داده است. حافظ مانند یک مصلح اجتماعی عمل می‌کند و از رنگ و ریایی که در جامعه موج می‌زند اظهار نفرت می‌کند. او حتی دینی را که با این سنت‌های ظاهری و سطحی آمیخته شده نمی‌پذیرد.

استاد خرمشاهی درباره حافظ می‌گوید: «فلسفه حافظ فلسفه حیات است. اگر بخواهیم با اصطلاحات جدید برای فکر و فلسفه او نامگذاری کنیم، اندیشه او اندیشه اگزیستانسیالیستی به معنای کامل و قدیم این کلمه است. فلسفه او به قول شبلی نعمانی در شعرالعجم پرورش و گسترش فلسفه خیام است. فلسفه و اندیشه اگزیستانسیالیستی او به اصالت فلسفه و اندیشه متفکرانی چون پاسکال و کی‌یرکگور و اوانامونوست. فلسفه‌ای است که گوشت و خون دارد. نه بحث‌های انتزاعی مفرط که ظاهراً عمیق و باطناً عقیمند. یا قیل و قال اصحاب جوهر و عرض یا اصحاب مدرسه».

(خرمشاهی، ۱۳۶۷: ۳۰)

برای آشنایی بیشتر با تفکر حافظ باید با مفهوم «رند» آشنا شویم. رند حافظ، نمونه‌ای از «ابر انسان»ی است که به همه چیز با دیده تردید می‌نگرد. در شخصیت رند رگه‌هایی از «انسان کامل» عرفا هم دیده می‌شود که باز آن هم نیست؛ چراکه رند، گاه معتقدات دینی را هم زیر سؤال می‌برد. رند، جهان ویژه‌ای برای خود دارد ولی ناچار است در میان دیگران زندگی کند و مطابق آداب و عقاید آنها رفتار نماید. او حتی ممکن است کاری را انجام دهد که اعتقادی به آن ندارد و به نوعی ریا ورزد ولی این ریای رند حافظ، با ریای زهدفروشان بسیار متفاوت است.

رند حافظ، گاهی از مبارزه منفی استفاده می‌کند یعنی خودش را گناهکار و بدکاره معرفی می‌کند تا به انسان‌هایی که غرق روی و ریا هستند یادآوری کند دین آنها هیچ ارزشی ندارد:

من ارچه عاشقم و رند و مست و نامه سیاه هزار شکر که یاران شهر بی گنهند (۲/۱۹۶)

حافظ همچون خیام در یک حالت کلی به جبر اعتقاد دارد ولی باز هم این جبر چیزی متفاوت با جبر اشعریون است. حافظ با آن که خود اشعری است اما نظریاتش تلفیقی است از جبرگرایی اشاعره و آزاداندیشی معتزله. اندیشه حافظ در بسیاری از موارد وامدار خیام است. در این مورد نیز، او مانند خیام مخالف جمود فکریست. در واقع ذهن آزاداندیش حافظ در هیچکدام از این دستگاه‌های فکری محدود نمی‌شود و از آنها پیش می‌گیرد. «آری اشعریگری حافظ با عناصری از عقل‌ورزی اعتزالی و شیعی آمیخته است. همین است که می‌بینیم در عین آن که همانند اشاعره قائل به جبر است، اختیاراندیش و اختیارگرا هم هست». (خرمشاهی، ۱۳۷۳: ۱۳۴)

پایه اندیشه‌های خیام و حافظ به نوعی بر اختیار آدمی طرح‌ریزی شده است. حافظ آنجایی که از «دم را غنیمت شمردن» حرف می‌زند، برای انسان اختیار قائل است در غیر این صورت اگر انسان اختیاری نداشته باشد جز سازش با روزگار کاری از او بر نمی‌آید:

هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار کس را وقوف نیست که انجام کار چیست (۲/۶۶)

پنج روزی که در این مرحله مهلت داری خوش بیاسای زمانی که زمان این همه نیست (۵/۷۵)

هم حافظ و هم خیام پایه علم را بر شک می‌نهند. آنها به همه چیز با دیده تردید می‌نگرند و هیچ چیز را با توجه به پذیرش «دیگران» نمی‌پذیرند. ولی حافظ گاهی نرمش بیشتری نسبت به خیام نشان می‌دهد. با این حال در همه چیز شک می‌کند. حافظ حتی به مناسک و اعتقادات دینی هم با تردید می‌نگرد:

احرام چه بندیم چو آن قبله نه اینجاست در سعی چه کوشیم چو از کعبه صفا رفت (۷/۸۲)

گفتم شراب و خرقه نه آیین مذهب است گفت این عمل به مذهب دیر مغان کنند (۶/۱۹۳)

وجوه اشتراک اندیشه‌های خیام و حافظ با فیلسوفان اگزیستانسیالیست

اندیشه‌های اگزیستانسیالیستی با تناقض‌های فراوانی همراه است و گاه تفکرات اندیشمندان این طیف فکری درست در مقابل هم قرار می‌گیرد. اما همه آنها به وجود و انسان می‌اندیشند و از این دیدگاه در یک رده جای می‌گیرند. اما در این پژوهش قصد داریم آرای خیام و حافظ را با نظریات این اندیشمندان بنام تطبیق دهیم. یکی از دلایل مهم این انتخاب این است که این تناقضات فکری که میان اندیشمندان بزرگ اگزیستانسیال وجود دارد در خیام و حافظ توأمان وجود دارد. یعنی اگر از یک طرف ژان پل سارتر به آزادی بی‌قید و مطلق اعتقاد دارد و از طرف دیگر کسی مثل یاسپرس به آزادی مشروط معتقد است. اما حافظ و خیام این دو مورد را هم‌زمان در تفکراتشان دارند. یا اگر کسی مثل سارتر دین‌گریز و حتی دین‌ستیز است و باز از طرف دیگر گابریل مارسل و کی‌یرکگور متفکرانی مؤمن و دیندار هستند، در اشعار و تفکراتشان حافظ و خیام در آن واحد و هم‌زمان هم دین‌گرایی و هم دین‌گریزی دیده می‌شود.

پیش از ورود به بحث اصلی لازم است به مواردی اشاره شود. در این مقاله مبنای کار را بر روی مقوله‌ای به نام «تفکر تاریخی» قرار داده‌ایم. در واقع ما خواسته‌ایم نشان دهیم که بشر در طول تاریخ به چیزهای واحدی می‌اندیشیده است و این که خیام و حافظ در شرق و در قرن‌ها پیش به مسائلی اندیشیده باشند که فیلسوفان اگزیستانسیالیست در قرن نوزدهم و بیستم و در غرب به همان‌ها اندیشیده باشند، امر چندان عجیب و دور از ذهنی نمی‌تواند باشد. البته نشانه‌های فراوانی وجود دارد که نشان می‌دهد اگزیستانسیالیست‌ها با آرای خیام و حافظ به عنوان شاخصه‌های تفکر شرقی آشنایی داشته‌اند و این موضوع صحت کار ما را نشان می‌دهد.

به عنوان مثال گوته شاعر شهیر آلمانی در «دیوان شرقی و غربی» در ستایش حافظ چه‌ها که نگفته است. از طرف دیگر ترجمه رباعیات خیام توسط فیتز جرالده<sup>۴</sup> باعث آشنایی غربیان با تفکرات خیام شده بود و تأثیر آن را در شعر قرن نوزدهم و بیستم در غرب نیز می‌توان مشاهده کرد. به عنوان نمونه در شعرهای «شارل بودلر»<sup>۵</sup> به روشنی رد پای خیام و تفکر شرقی مشاهده می‌شود که با نگاهی گذرا می‌توان فهمید که در دوره‌ای که این شاعر تأثیرگذار

می‌زیسته، رباعیات خیام به زبان فرانسه ترجمه شده بوده و این که این شاعر فرانسوی به آن ترجمه‌ها دسترسی داشته باشد چندان دور نیست.

حتی اگر نپذیریم که اندیشمندان اگزیستانسیالیست از تفکرات شرقی خیام و حافظ وام گرفته‌اند، نمی‌توان این موضوع را انکار کرد که آنها با این تفکرات آشنایی داشته‌اند؛ چرا که در آثارشان به روشنی دیده می‌شود.

متفکران اگزیستانسیالیست برای بیان اندیشه‌های خود به جای این که رسایل فلسفی را واسطه قرار دهند و با آن زبان دشوار فلسفی مقوله‌های فی‌نفسه پیچیده فلسفه خود را ارائه دهند تصمیم گرفتند با زبان هنر و به شکل داستان و شعر به این مسائل پردازند. که از این نظر با خیام و حافظ مشترک هستند.

در اینجا به برخی از گرایش‌ها و مبانی تفکرات اگزیستانسیالیستی حافظ و خیام اشاره می‌کنیم:

## ۱ - درون‌گرایی و فردیت:

«اغلب اشخاص به وضعی کاملاً غیرحقیقی زندگی می‌کنند زیرا آنها آنچه در خارج به طور مجاز وجود دارد، حقیقتی تصور می‌کنند و هرگز به دنیای درونی خود اجازه خودنمایی نمی‌دهند. بدون شک بدین گونه نمی‌توانند خوشبخت باشند اما وقتی که چیز دیگری فرا گرفتند دیگر نمی‌توانند راهی را که مردم پیش گرفته‌اند انتخاب کنند.» (هسه، ۱۳۴۶: ۱۸۶)

مکتب اگزیستانسیالیسم بیش از هر چیزی بر فردیت انسان و جلوگیری از توده‌ای شدن انسانها تأکید می‌کند. «کی - یرکگور می‌گوید، در زندگی واقعی چیزی به نام انسان جمعی وجود ندارد، آنچه هست فقط افراد هستند.» (اندرسون، ۱۳۸۵: ۷۲)

یکی از مهمترین عناصر فکری خیام نیز همین خود بودن و دوری از هم‌رنگ دیگران شدن است. خیام چیزی را به صرف این که مورد قبول دیگران است نمی‌پذیرد. خیام همچون رندی است که هیچ چیز را نمی‌پذیرد و می‌خواهد خودش باشد.

رندی دیدم نشسته بر خنگ زمین نه کفر نه اسلام نه دنیا و نه دین

نه حق نه حقیقت نه شریعت نه یقین اندر دو جهان کرا بود زهره این (۱۴۱/۱۰۰)

خیام در مورد مسائل دینی و ایمانی نیز دارای فردیتی است و قوانین شخصی ای برای خودش دارد.

در فصل بهار اگر بتی حورسرسشت یک ساغر می دهد مرا بر لب کشت

هرچند به نزد عامه این باشد زشت سگ به ز من است اگر برم نام بهشت (۳۵/۷۳)

حافظ نیز هیچ چیز را بر حسب عادت نمی پذیرد. به نظر او انسان باید به خودش رجوع کند، باید برای خودش

ارزش آفرینی کند، باید برای خودش معنای حیات بیابد. نباید چیزی را که عرف به او می دهد بپذیرد باید به خودش و دنیای فردی خودش رجوع کند.

فلسفه حافظ، فلسفه گریز از اجتماع نیست. در شعر او فراوان مسائل اجتماعی دیده می شود و حتی کسانی را که

به این مسائل بی توجهی نشان می دهند سرزنش می کند. فردیتی که حافظ از آن سخن می گوید نوعی فردیت درونی و به خود رجوع کردن است و مطابق درون رفتار کردن است. به قول هسه: «دور شدن از خویشتن گناهی است. باید در خود فرو رفت، مانند لاک پشت که در لاکش فرو می رود». (هسه، ۱۳۴۶: ۱۱۶)

از ننگ چه گویی که مرا نام ز ننگ است وز نام چه پرسى که مرا ننگ ز نام است (۸/۴۷)

جریده رو که گذرگاه عافیت تنگ است پیاله گیر که عمر عزیز بی بدل است (۲/۴۶)

مرو به خانه ارباب بی مروت دهر که گنج عافیت در سرای خویشتن است (۶/۵۱)

این نوع نگرش به فردیت البته کار بسیار دشواری است و همواره از جانب دیگران مورد سؤال و آزار قرار می-

گیرد. پایه اصلی کتاب دمیان هرمان هسه هم بر همین موضوع است. «من فقط می خواستم به آن چه در درون من

است جان بخشم، این کار چرا این همه سخت بود؟». (هسه، ۱۳۴۶: ۱۶۱)

حافظ هم می گوید: باید مشغول کار خودمان باشیم و از سرزنش مدعیان راه خود را نگردانیم

همیشه پیشه من عاشقی و رندی بود دگر بکوشم و مشغول کار خود باشم (۶/۳۳۰)

دامنی گر چاک شد در عالم رندی چه باک جامه‌ای در نیکنامی نیز می باید درید (۶/۲۲۵)

حافظ تأکید فراوانی بر فردیت انسان دارد:

جریده رو که گذرگاه عافیت تنگ است پیاله گیر که عمر عزیز بی بدل است (۲/۴۶)

حافظ، با خلق شخصیت «رند» به مبارزه با توده‌ای شدن انسان‌ها رفته است. او همه چیز را مورد سؤال و بازنگری قرار می دهد. «رند آزاده را جهان ویژه خویش است. جهانی که ناچار در درون یک عالم مشترک بشری جای دارد. او به عنوان انسان به زندگی اجتماعی با هموعان خویش نیاز دارد و می باید به ظاهر با ارزش‌ها و هنجارهای همگانی رفتار یا «احکام شرع و عرف» تن در دهد، اما در نهان به زندگانی هنجارشکن و رندانه خویش بنا به ملاک‌های ارزشی خویش، می پردازد». (آشوری، ۱۳۸۱: ۳۴۴) در واقع طبق این تعاریف می بینیم که منظور از فردیت، گوشه گیری فرد و گریز از مسائل اجتماعی نیست بلکه بیشتر اشاره به چیزی دارد که اگزستانسیالیست‌ها از آن با عنوان «درون گرایی» یاد می کنند.

حافظ رسیدن به صفای دل را در چیزهایی می داند شخصی و فردی:

نفاق و زرق نبخشد صفای دل حافظ طریق رندی و عشق اختیار خواهم کرد (۷/۱۳۱)

## ۲ - پوچ و بیهوده بودن جهان:

«احساس بیهودگی ممکن است از طرق گوناگون ظاهر شود، از فهم «نامردمی» یا بی تفاوتی طبیعت، از شناخت

موقتی بودن یا مرگ که بی فایده‌گی حیات انسان را نشان می دهد یا از ضربه‌ایی که با دریافت بی دلیل بودن زندگی

روزمره و جریان آن [بر آدمی] وارد می شود...». (کاپلستون، ۱۳۸۴: ۶-۲۶۵)

خیام می گوید:

آن قصر که بر چرخ همی زد پهلو بر درگه او شهان نهادندی رو

دیدیم که بر کنگره اش فاخته‌ای بنشسته همی گفت که کو کو کو کو (۱۴۹/۱۰۲)

«بدینی و انکار خیام یک رویه قطعی فلسفی است. خیام می گوید: امروز هستیم و از دیروز و فردا کسی خبر ندارد و هرچه گفته‌اند افسانه‌ای موهوم بیش نیست، پس تنها چاره این است که نیندیشی و خوش و بیخبر زندگی کنی». (مرتضوی، ۱۳۸۴: ۱۰۳) خیام به زندگی آری می گوید، فلسفه او، فلسفه زندگی است. او چون «روکانتن» شخصیت کتاب تهوع ژان پل سارتر در پی برخورد با بیهودگی و پوچی برای خود معنایی می جوید. روکانتن «هنر» را منجی می‌یابد و خیام می نوشیدن و دم را غنیمت شمردن.

مهتاب به نور دامن شب بشکافت می نوش دمی بهتر از این نتوان یافت

خوش باش و میندیش که مهتاب بسی نه در سر خاک یک به یک خواهد تافت (۴۴/۷۶)

حس بیهودگی جهان را بیش از هر جا می‌توان در «تهوع» ژان پل سارتر مشاهده کرد. جایی که آنتوان روکانتن تحمل روزهای تکراری برایش تحمل‌ناپذیر می‌شود. او که انتظار نظمی دقیق در هستی را داشت وقتی دریافت که هستی چون خمیرمایه‌ای است که به دست انسان‌ها شکل می‌گیرد و هیچ نمی‌تواند پیش‌بینی‌پذیر باشد، آرامش خود را از کف داد. او به کشف ویژه‌ای نائل آمد. از نظر او جهان، جهان احتمالی است. شاید برای روکانتن تحمل این زندگی سخت باشد ولی او به این نتیجه می‌رسد که همین جهان احتمالی‌ها و جهانی که در آن قانون علیت نقشی ندارد می‌تواند جهان خالی از جبر هم باشد. پس روزنه امید برای شخصیتی چون روکانتن همین است؛ انسان آزاد است، همه چیز آزاد است. پس باید به دنبال معنایی برای زندگی فردی بود و همین کوشش مسأله‌ای ارزشمند در فلسفه سارتر است.

حافظ هم اشارات فراوانی به پوچ بودن جهان کرده است:

خرم آن روز کزین منزل ویران بروم	راحت جان طلبم وز پی جانان بروم	(۱/۳۵۱)
جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچ است	هزاربار من این نکته کرده‌ام تحقیق	(۲/۲۹۲)
از ره مرو به عشوه دنیا که این عجوز	مکاره می‌نشیند و محتاله می‌رود	(۶/۲۱۸)

حافظ همچون خیام وقتی می‌بیند که جهان بیهوده است، چاره کار را در غنیمت شمردن دم می‌داند. او به انسان‌ها توصیه می‌کند با درس گرفتن از گذشته‌ها، از غرق شدن در گذشته خودداری کنند و برای آینده‌ای که هنوز نیامده بیهوده نیندیشند و تنها از فرصت‌ها استفاده کنند و در حال زندگی کنند. حافظ همچون اگزیستانسیالیست‌ها در پی زندگی کردن است و نمی‌خواهد از آن بگریزد و هر مانعی هم در مقابل بیند سعی می‌کند آن را از پیش روی بر دارد؛ حتی اگر این مانع، گزاف بودن جهان باشد. حتی این هم نمی‌تواند حافظ را از زندگی دور کند او در پی معنایی شخصی است تا بشر را به زیستن امیدوار کند و برای او شادی و زیستن در حال بالاترین معنا است.

می‌خور که هر که آخر کار جهان بدید	از غم سبک بر آمد و رطل گران گرفت	(۸/۸۷)
دمی با غم به سر بردن جهان یکسر نمی‌ارزد	به می‌بفروش دلق ما کزین بهتر نمی‌ارزد	(۱/۱۴۷)
زمان خوشدلی دریاب و دُر یاب	که دائم در صدف گوهر نباشد	(۶/۱۵۸)

### ۳- پرسش‌های وجودی

«...چيست این زندگی انسانی که من به آن فرا خوانده شده‌ام؟ فلسفه‌های وجودی اصرار می‌ورزند که هر پاسخ ساده و مثبتی به این پرسش، پاسخی دروغین است، زیرا حقیقت آن در ابهام برطرف نشدنی است که در قلب انسان و جهان وجود دارد». (بلاکهام، ۱۳۸۷: ۲۳۶) خیام نیز چون اگزیستانسیالیست‌ها به دنبال راز وجود است و در عین حال از پاسخ‌های قطعی که پذیرفته همگان است نیز سخت می‌گریزد.

دوری که در او آمدن و رفتن ماست  
او را نه نهایت نه بدایت پیداست  
کس می نزد دمی در این معنی راست  
کاین آمدن از کجا و رفتن به کجاست (۱۱/۴۶)

«فلسوفان اگزیستانسیالیست هستی انسان را به عنوان گونه‌ای متمایز از هستی دیگر هستندگان (حیوانات، ابژه‌های طبیعی، ابژه‌های ساخته شده) مورد دقت قرار می‌دهند، و با دقت به این تمایز، هستی انسان را «وجود» existence می‌خوانند. آنها می‌کوشند تا نشان بدهند که چه تفاوتی میان وجود یا بودن انسان در این دنیا با سایر شکل‌های هستی یافتنی است. در نتیجه، ناچار می‌شوند که شیوه و شکل بودن انسان در دنیا را بررسی کنند، و این نکته را موضوع اصلی کار خود قرار دهند.» (احمدی، ۱۳۸۴: ۱۵۷)

از آمدنم نبود گردون را سود  
وز رفتن من جاه و جلالش نفزود  
وز هیچ کسی نیز دو گوشم نشنود  
کاین آمدن و رفتنم از بهر چه بود (۶۰/۸۰)

خیام می‌خواهد بداند جایگاه انسان در دنیا کجاست و گاه که پاسخی درخور نمی‌یابد از سر دلتنگی و ناامیدی می‌گوید:

یک قطره آب بود و با دریا شد  
یک ذره خاک بود و با زمین یکتا شد  
آمد شدن تو اندرین عالم چیست  
آمد مگسی پدید و ناپیدا شد (۹۷/۸۹)

«حافظ نیز مانند خیام معتقد است «که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معما را» ولی با تتبع در اشعار خواجه منظور او را متفاوت از نظر خیام می‌یابیم؛ یعنی می‌بینیم برخلاف خیام که در همین حد متوقف است حافظ بصراحت از نوعی معرفت منتهی با وسیله‌ای جز «حکمت و فلسفه و منطق و استدلال» یاد می‌کند:

بدین شکرانه می‌بوسم لب جام  
که کرد آگه ز راز روزگارم

بسر جام جم آنکه نظر توانی کرد  
که خاک میکده کحل بصرتوانی کرد

سالها دل طلب جام جم از ما می کرد  
آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد»

(مرتضوی، ۱۳۸۴: ۴-۱۰۳)

حافظ پرسش‌های زیادی را در مورد آفرینش و چستی آن و جایگاه فرد وجودی در این آفرینش طرح کرده است. هرچند حافظ هم، پاسخی برای این پرسش‌ها نمی‌یابد ولی گاه در بعضی اشعارش مفاهیمی دیده می‌شود که نشان می‌دهد به جهل مطلق انسان در باب «راز دهر» اعتقادی نداشته است. در هر حال حافظ در موارد زیادی اعتقاد دارد انسان از راز درون پرده بی‌خبر است:

چيست اين سقف بلند ساده بسیار نقش  
زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست

(۴/۷۲)

عارفی کو که کند فهم زبان سوسن  
تا پرسد که چرا رفت و چرا باز آمد

(۴/۱۷۰)

#### ۴- نزاع با دستگاه‌های عقلی

از شاخصه‌های اصلی فیلسوفان اگزیستانسیالیست نظام‌گریز بودن آنها است. آنها اعتقاد دارند مسائل بشری با یک نظام محدود فکری لاینحل باقی می‌ماند. «فلسفه هست بودن، مخالف فکر نیست، به شرطی که این فکر با شدت و شور باشد». (وال، ۱۳۷۲: ۲۸۸) در واقع این فیلسوفان، عقل را ناکافی می‌دانند. آنها معتقدند اگر فکر محض را بپذیریم دیگر بحث انتخاب، محلی از اعراب نخواهد داشت؛ چراکه تنها انسان محدود که مدام هم در حال تغییر است، باید میان این یا آن انتخاب کند. «مباحثات خردمندانه دارای هیچ نوع ارزشی نیست، هیچ». (هسه، ۱۳۴۶: ۱۱۶)

خیام نیز عقل محض را در درک پدیده‌ها ناکافی می‌داند:

برخیزم و عزم باده ناب کنم      رنگ رخ خود به رنگ عناب کنم

این عقل فضول پیشه را مستی می      بر روی زخم چنانکه در خواب کنم (۱۲۴/۹۶)

خیام را نمی توان در هیچ نظام فکری محدود کرد. این متفکر آزاداندیش به همه چیز به دیده تردید می نگرد و برای او هیچ پاسخ سطحی و عامه پسندی در مقولات هستی قانع کننده نمی نماید. او خود می خواهد این گونه بیندیشد. همان گونه که برای اگزیستانسیالیته ها هیچ چیز قطعی ای وجود ندارد برای خیام هم به همین گونه است.

قومی متفکرند اندر ره دین      قومی به گمان فتاده در راه یقین

می ترسم از آن که بانگ آید روزی      کای بیخبران راه نه آنست و نه این (۱۴۳/۱۰۰)

اگر به تفکرات حافظ نیز نگاهی بیندازیم چنین تفکراتی را بروشنی می توانیم بینیم. حافظ هم با «فردیت» موافق است و نمی شود تفکراتش را در یک نظام فکری محدود کرد. او آزاداندیشی است که به نوعی چکیده تفکر بشری محسوب می شود.

بیر ز خلق و ز عنقا قیاس کار بگیر      که صیت گوشه نشینان ز قاف تا قاف است (۳/۴۵)

اما همانطور که ذکر شد حافظ عقلی را نفی می کند که توانایی فهم واجب الوجود را ندارد:

خرد که قید مجانبین عشق می فرمود      به بوی حلقه زلف تو گشت دیوانه (۲/۴۱۷)

بر در مدرسه تا چند نشینی حافظ      خیز تا از در میخانه گشادی طلیم (۹/۳۶۱)

حافظ در جامعه همان شخصیت رند سرکشی که ساخته است با نهادهای رسمی مخالف است و سخت به آنها می تازد. او با نگاهی انتقادی به همه مظاهر این نهادهای مدرسه ای آنها را در رسیدن به هدف غایی که همان تعالی باشد، ناکارآمد

می‌داند.

مطرب کجاست تا همه محصول زهد و علم در کار بانگ بربط و آواز نی کنم (۲/۳۴۳)

## ۵- انتخاب

متفکران اگزیستانسیال با پذیرش اصل اساسی «وجود مقدم بر ماهیت» هرگونه جبری را نفی می‌کنند و انسان را در اعمالش آزاد می‌پندارند. اما این بحث از مقوله‌های پیچیده و پرحرف و حدیث است که قدمت آن به قدمت بشر می‌رسد. در این مکتب فکری نیز میان اندیشمندان بزرگ این مکتب اختلاف عقاید زیادی دیده می‌شود. از سویی سارتر آزادی مطلق را پذیرفته و از طرف دیگر متفکرانی چون یاسپرس و هایدگر به آزادی مشروط و محدود به سرنوشت اعتقاد دارند. در واقع با وجود داشتن این آزادی و حق انتخاب میان این و آن است که متفکران وجودی همواره انسان را به تعالی فرا می‌خوانند. «آزاد بودن به معنی توانایی اجرای هدف نیست، بلکه به معنی تعیین آن چیزی است که انسان می‌خواهد. معنای گسترده انتخاب این است که انسان چگونه زندگی کند و چه غایت‌هایی را دنبال کند. در عین حال، انتخاب آزادانه یک آرزو و یا اشتیاق صرف نبود، و جز در صورتی که برانگیزاننده عمل باشد، واقعی نیست...» (بلاکهام، ۱۳۸۷: ۲۰۶)

حال اگر به خیام نظری بیفکنیم خواهیم دید که او دارای جمیع این تفکرات می‌باشد یعنی هم به نوعی اختیار در شعر او دیده می‌شود و هم جبر.

از طرفی با نگاهی از روی ناامیدی که ناشی از شرایط اجتماعی دوره‌ای که می‌زیسته هم می‌تواند باشد می‌گوید

ما لعبت‌کانیم و فلک لعبت‌باز  
از روی حقیقتی نه از روی مجاز

بازی چو همی کنیم بر نطع وجود  
افتیم به صندوق عدم یک یک باز

(فولادوند و دشتی و هدایت)

افلاک که جز غم نفزایند دگر  
ننهند به جا تا نربایند دگر

## ۶- آزادی

در این مکتب، برای انسان هیچ عذری پذیرفتنی نیست و بشر به تنهایی مسؤول کارهایی است که انجام می دهد. اما «حافظ ذهن کلامی پیشرفته ای دارد. او به مکتب کلامی و رسمی اهل سنت یعنی اشعریگری وابسته است. اما اشعریگری او همانند اشعریگری امام فخر رازی است، یعنی فلسفی مشرب است و مانند اشعری گری غزالی نیست که فلسفه زدا و فلسفه گریز است». (خرمشاهی، ۱۳۷۳: ۱۳۴)

اندیشه حافظ محدود به یک نظام فکری نمی ماند. در ذهن این متفکر بزرگ به نوعی تمامی عناصر فکری بشری دیده می شود. همانطور که به اندیشه های متفکران اگزیستانسیالیست اشاره کردیم گروهی آزادی بی قید و شرط را پذیرفته اند و گروهی اندکی ملایمتر اندیشیده اند و برای انسان آزادی مشروط تعریف کرده اند؛ آزادی ای که فرد بعد از به دنیا آمدن و بعد از آن که سرنوشتی برایش تعیین شد، آن را خواهد داشت. حال اگر به دیدگاه حافظ دقیق شویم، می بینیم که او به همه این امور و از زوایای متعدد اندیشیده و هر بار به دلایلی یک سو را بر سوی دیگر برتری داده است:

چرخ بر هم زخم ار غیر مرادم گردد      من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک (۶/۲۹۵)

زاهد و عجب و نماز و من و مستی و نیاز      تا تو را خود زمیان با که عنایت باشد (۶/۱۵۴)

## ۷- دلهره

انسان آزادی که در نظر فیلسوفان وجودگرا مسؤولیت سنگینی بر دوش دارد و باید به تنهایی دست به انتخاب بزند، دچار حالتی شگفت به نام «دلهره» خواهد شد. «البته سخن بر سر دلهره ای نیست که به ترک و گوشه گیری و اجتناب از عمل می انجامد، مراد دلهره ای است ساده که تمام کسانی که مسؤولیتی داشته اند، آن را می شناسند» (سارتر، ۱۳۸۶: ۳۶).

پس دلهره، ارتباط تنگاتنگی با آزادی فرد دارد. گابریل مارسل تعبیر جالبی در مورد دلهره دارد؛ از نظر او «دلهره سرگیجه اختیار است». (مارسل، ۱۳۸۸: ۱۱۰) انسان همواره در انتخاب‌هایش میان «این یا آن» دچار این دلهره خواهد شد. این انسان از چنین آزادی هراس‌آوری که برایش مسؤلیت دارد گریزان است.

چو بید بر سر ایمان خویش می‌لرزم      که دل به دست کمان ابرویی ست کافر کیش (۲/۲۸۵)

من سرگشته هم از اهل سلامت بودم      دام راهم شکن طره هندوی تو بود (۵/۲۰۴)

اگر به حافظ هم بنگریم می‌توان چنین تنهایی و وانهادگی‌ای را که فیلسوفان وجودی طرح می‌کنند به روشنی مشاهده کرد. این فرد وقتی دستاویزی نمی‌بیند و خود را مسؤل همه اقداماتش می‌بیند می‌گوید:

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین حایل      کجا دانند حال ما سبکباران ساحل‌ها (۵/۱)

از هر طرف که رفتم جز وحشتم نیفزود      زنهار از این بیابان وین راه بی‌نهایت (۸/۹۴)

### نتیجه:

اگر به آرای متفکران اگزیستانسیالیست دقیق شویم و به زندگی آنها خوب توجه کنیم می‌بینیم که در زمانی که آنها می‌زیسته‌اند براحته تفکرات شرقی خیام و حافظ در دسترس آنها بوده است و این که به آنها نظر داشته باشند چندان چیز دور از ذهنی نخواهد بود. البته نمی‌توان بروشنی چنین نظر قاطعی داد و ما هم در این پژوهش در پی آن نبودیم؛ بلکه فقط می‌توان ریشه‌های این تفکر را در آثار متفکران شرقی جستجو کرد.

همانطور که ملاحظه شد نحوه نگرش این اندیشمندان به هستی بسیار به هم نزدیک است. خیام و حافظ متفکرانی بودند که برای بیان اندیشه‌های خودشان زبان هنر و شعر را انتخاب کردند و این موضوع برای نزدیک

کردن تفکراتشان با زندگی بود. مثلاً هدف خیام و حافظ در سرودن اشعارشان شعرگویی نبوده است؛ آنها هنر را برای بیان عقایدشان برگزیده بودند. همانطور که ذکر شد اگزیستانسیالیست‌ها هم به هنر روی آوردند آنها هم عقایدشان را در آثار داستانی طرح کردند. البته این بار با تغییر نگرش، رمان و نمایشنامه جای شعر را گرفته بود.

خیام و حافظ بیش از هر چیزی بر هنجارگریزی تمرکز داشتند آنها از این که چیزی را بپذیرند تنها به دلیلی که جامعه آن را پذیرفته است بشدت رویگردان بودند. آنها از اسیر توده شدن می‌گریختند و به فردیتی معتقد بودند که انسان با مراجعه به خویشتن خویش برای خود می‌سازد. متفکران اگزیستانسیال هم که بیش از هر مکتب دیگری از آزادی فردی بشر گفته‌اند بر روی همین فردیت تأکید بسیار ویژه‌ای کرده‌اند.

اگزیستانسیالیسم به طرح پرسش‌های بیشماری درباره هستی، خدا و انسان می‌پردازد. یکی از مهمترین بنمایه‌های اندیشه خیام و حافظ نیز «راز دهر» است.

فلسفه اگزیستانسیالیسم سعی دارد زندگی فرد وجودی را ممکن سازد در واقع هدف آنها زندگی کردن است. البته نه زندگی‌ای مطابق با سلیقه دیگران، بلکه زندگی کاملاً فردی و شخصی. در این فلسفه باید به دنبال معنا بود معنایی که ارزش آن را داشته باشد که به خاطرش جنگید و زیست و حتی مرد. خیام و حافظ هم اهل نبرد بودند و با وجود درک پوچی جهان از آن رویگردانی نمی‌کردند بلکه با تمام وجود سعی می‌کردند زندگی شادی را برای خود و نوع انسان بسازند.

خیام و حافظ ایمان را در شک می‌پنداشتند. آنها تمام عقاید کلاسیک را با نگاهی توأم با تردید می‌نگریستند.

ترسم که روز حشر عنان بر عنان رود      تسبیح ما و خرقة رند شرابخوار      (۸/۲۴۱)

شک آنها برای پیوستن است و نه برای گسستن. آنها ایمانی را می‌خواهند که با شور و آگاهی همراه باشد. متفکران وجودگرا هم به بشر تلنگر می‌زنند و می‌خواهند که نگرش تازه‌ای به مذهب و هر اعتقاد موروثی دیگر داشته باشند. کی‌یرکگور اعتقاد داشت چیزی که کلیسا با نام دین به مردم ارائه می‌دهد دین واقعی نیست و هدفی جز

گمراهی انسانها و دور کردن آنها از زندگی واقعی ندارد. حافظ از مسجد و زاهد و کی‌یرکگور از کلیسا و دینی که توسط آنان ارائه می‌شد، گریزان بودند.

در مجموع این اشتراکات فکری نشان می‌دهد که خیام و حافظ و اندیشمندان اگزیستانسیالیست با رنگ و ریا مخالف و خواهان زندگی‌ای اصیل و خالص بوده‌اند. حافظ با ساختن شخصیت رند، خود همه این راه‌ها را پیموده و به فردیتی رسیده که بعدها اشکالی از این فردیت را می‌توان در ابرنسان نیچه ملاحظه کرد.

### پی نوشت:

۱-existentialism

۲-E. fitzgerald

۳-C.Baudelaire

### منابع و مأخذ:

آشوری، داریوش. ۱۳۸۱. عرفان و رندی در شعر حافظ. چ سوم. تهران: مرکز.

احمدی، بابک. ۱۳۸۱. هایدگر و تاریخ هستی. چ اول. تهران: مرکز.

اندرسون، سوزان لی. ۱۳۸۵. فلسفه کی‌یرکگور. ترجمه خشایار دیهیمی. چ اول. تهران: طرح نو.

بلاکهام، ه. جی. ۱۳۸۷. شش متفکر اگزیستانسیالیست. ترجمه محسن حکیمی. چ ششم. تهران: مرکز.

خرمشاهی، بهاء‌الدین. ۱۳۶۷. حافظ‌نامه. ج اول. چ دوم. تهران: سروش و انتشارات علمی و فرهنگی.

-----۱۳۷۳. حافظ. چ اول. تهران: طرح نو.

زرین کوب، عبدالحسین. ۱۳۶۴. از کوچه رندان. چ چهارم. تهران: امیر کبیر.

سارتر، ژان پل. ۱۳۸۶. اگزیتانسیالیسم و اصالت بشر. ترجمه مصطفی رحیمی. چ دوازدهم. تهران: نیلوفر

غیاثی کرمانی. محمدرضا. ۱۳۷۵. اگزیتانسیالیسم فلسفه عصیان و شورش. چ اول. قم: نهضت قم.

کاپلستون، فردریک. ۱۳۸۷. تاریخ فلسفه.. ترجمه داریوش آشوری. ج هفتم. چ چهارم. تهران: سروش و

انتشارات علمی و فرهنگی.

کادن، جی ای. ۱۳۸۶. فرهنگ ادبیات و نقد. ترجمه کاظم فیروزمند. چ دوم. تهران: شادگان

مارسل، گابریل. ۱۳۸۸. انسان مسئله گون. ترجمه بیتا شمسنی. چ اول. تهران: ققنوس.

مرتضوی، منوچهر. ۱۳۸۴. مکتب حافظ. چ چهارم. تبریز: ستوده.

وال، ژان. ۱۳۷۲. نگاهی به پدیدارشناسی و فلسفه های هست بودن. برگرفته و ترجمه یحیی مهدوی. چ

اول. تهران: خوارزمی.

وارنوک، مری. ۱۳۸۶. اگزیتانسیالیسم و اخلاق. ترجمه مسعود علیا. چ اول. تهران: ققنوس.

هسه، هرمان. ۱۳۴۶. دمیان. ترجمه ی خسرو رضایی. چ اول. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

یاسپرس، کارل. ۱۳۷۴. زندگی نامه ی فلسفی من. ترجمه ی عزت الله فولادوند. چ اول. تهران: فرزانه.